

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان

سال دوم، شماره چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۹۴

صفحات ۱ - ۲۷

تحلیل رجزهای شاهنامه

بر پایه نظریه روان‌شناختی نیازهای هنری موری

محمد مهدی خطیبی^۱

ابراهیم استاجی^۲

چکیده

رجز در لغت به معنی مباحثات، فخر فروشی و لاف زنی است. در اصطلاح حماسه نیز به گفت‌وگوی دو پهلوان گفته می‌شود که با زبانی تهاجمی به خودستایی، بیان افتخارات خود و تحقیر دشمن می‌پردازد. مطمئناً دستیابی به تمامی فضاهای روانی حاکم در رجزها، فقط با تکیه بر معنای ظاهری واژگان آن بدون دخالت دیگر علوم امکان‌پذیر نیست. امروزه رویکردهای بینارشته‌ای در سیاست‌گذاری‌های علمی، آموزشی و پژوهشی مورد توجه و اشتیاق عمومی قرار گرفته است. در این میان تأثیر علم روان‌شناسی برای درک بهتر متون ادبی، غیرقابل انکار است.

نقد روان‌شناسانه توانسته است حوزه وسیع و کاملاً ناشناخته‌ای را در ادبیات مورد بررسی قرار دهد. این نوع نقد می‌تواند ابزاری دقیق و کامل برای خوانش واژگانی باشد که در اثر، نوشته نشده و مدّ نظر نویسنده بوده است. یکی از مؤلفه‌های نقد روان‌شناسانه در متون ادبی، «فهرست نیازهای هنری موری» است. بررسی شخصیت، از مهم‌ترین مفاهیم ارائه شده در این فهرست به شمار می‌آید. در این تحلیل می‌توان تأثیر مستقیم بار روانی

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، mehdilavij@yahoo.com

^۲ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری (نویسنده مسئول) ebrahimestaji@yahoo.com

دریافت مقاله: ۹۴/۵/۱۳، پذیرش مقاله: ۹۴/۱۲/۱۶

واژگان به کار رفته در رجزها را بر ادامه نبرد پهلوانان به‌روشنی مشاهده کرد. این کار با تکیه بر نیاز به پرخاشگری، خویشتن‌پایی، تحقیر‌گریزی، عمل متقابل، احترام و خواری‌طلبی نموده شده است. نوشتار حاضر بر آن است تا بر پایه فعالیت‌های بینارشته‌ای ضمن بررسی روان‌شناختی رجزهای شاهنامه بر اساس فهرست نیازهای موری، تأثیرات روانی ناشی از رجزخوانی را در نبردهای تن‌به‌تن، به تصویر بکشد.

کلیدواژه‌ها: رجز، نقد روان‌شناسی، شاهنامه، نیازها، هنری موری.

۱- مقدمه

منظومه‌های حماسی به‌عنوان مهیج‌ترین نوع ادبی منظوم در شعر، به‌ویژه شعر فارسی به شمار می‌روند که در آن‌ها بیشتر سخن از جنگاوری‌ها و دلاوری‌های قهرمانان ملی، پهلوانان و رهبران مذهبی است. حماسه (epic) در عربی به معنای دلاوری و اصطلاحی است که در دوران متأخر به‌عنوان معادلی برای واژه اپیک در غرب به کار رفته است. ارسطو حماسه را بعد از تراژدی، به‌عنوان دومین نوع ادبی معرفی کرده است و آن شعری است روایی و طولانی که معمولاً بر شرح احوال و اعمال خارق‌العاده قهرمانی متمرکز می‌شود و با حوادث مهم غیر معمول که غالباً به سرنوشت یک قبیله یا ملت مربوط است، سروکار دارد (ر.ک: میر صادقی، ۹۵:۱۳۸۵).

در حماسه‌ها، گفت‌وگوی دو پهلوان را که با زبانی تهاجمی، خودستایی، بیان افتخارات، تحقیر دشمن و... همراه است، رجز می‌نامند. این واژه در عربی به دو معنی به کار رفته است: ۱- تحرک و جابه‌جایی شتر ۲- نامی برای نوعی شعر که در حقیقت از همان تحرک و جابه‌جایی گرفته شده است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ۵/۳۴۹). دهخدا در لغت‌نامه چنین آورده است: «رجز: بحری از بحور، شعر رجز گفتن، شعر کوتاه گفتن، انشاد ارجوزه. رجز خواندن: خواندن اشعار رجز، مفاخرت کردن و بیان مردانگی و شرافت خود نمودن، دعوی و غالباً لاف» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مدخل رجز). در فرهنگ فارسی معین درباره رجز این‌گونه آمده است: «شعری که به هنگام جنگ برای مفاخرت خوانند، ارجوزه؛ یکی از بحرهای شعر

که از تکرار مستفعلن سه یا چهار بار حاصل شود؛ یکی از گوشه‌های مخصوص چهارگاه که امروز معمول نیست» (معین، ۱۳۷۱: ذیل مدخل رجز).

درباره رجز در فرهنگ سخن می‌خوانیم: «رجز: ارجوزه، مباحات و فخرفروشی، لاف‌زنی، حماسه؛ رجز خواندن: خواندن اشعاری در میدان جنگ برای مفاخره، به خود بالیدن، فخرفروشی کردن، لاف زدن.» (انوری، ذیل مدخل رجز).

به عقیده سرامی گفت‌وگوهای شاهنامه به گفت‌وگوهای کتبی و شفاهی، دورادور و رودررو تقسیم می‌شود. هم‌چنین گفت‌وگوهایی که منتظر جواب نیست یا جواب می‌خواهد. از جمله گفت‌وگوهای شاهنامه عبارتند از آفرین‌خوانی شاهان، نیایش خداوند، نفرین، سوگند، وصیت، مرثیه، پوزش‌خواهی، گوازه‌زنی، رازگویی، گلایه و درد دل، لاف‌زنی (رجزخوانی) و... رجزخوانی همان گفت‌وگوهای رودرروی قهرمانان و یکی از گفتارهای ویژه ادبیات حماسی است که خودستایی پهلوانان و بیان کارها و افتخارات آنان را منعکس می‌کند و بیشتر به هنگام جنگ در کار می‌آید، اما در شرایط و موقعیت‌های دیگر نیز بدان برمی‌خوریم (رک: سرامی، ۱۳۷۸: ۲۷۰، ۳۰۰، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸).

با توجه به این که رجزها در حقیقت نوعی تخلیه فشارهای روانی از طریق گفتارند، این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی تلاش می‌کند تا با نگاهی روان‌شناختی به رجزهای شاهنامه به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- معمولاً در رجزخوانی، کدام مؤلفه‌های روان‌شناختی بیشتر کاربرد دارد؟
- پهلوانان برای رهایی از فشار روانی، در رجزها از کدام‌یک از ویژگی‌های نیازها، به‌عنوان برانگیزنده‌های رفتار، بهره برده‌اند؟
- کدام یک از نیازهای برانگیزنده، نشان‌دهنده روحیه بالای پهلوان و کدام‌یک بیانگر ضعف روحی اوست؟

۲- پیشینه پژوهش

درباره رجز در شاهنامه، چند پژوهش مستقل صورت گرفته است که می‌توان به مقاله‌های ذیل اشاره نمود: «رجز در شاهنامه» غلامعلی فلاح (۱۳۸۵)؛ «کارکرد رجز و

رجزخوانی در شاهنامه و گرشاسب‌نامه» کتابیون مرادی و محمود صلواتی (۱۳۹۱) و «اشارتی بر رجزخوانی در شاهنامه» بهرام پروین گنابادی (۱۳۶۹).

در زمینه نقد و تحلیل روان‌شناسانه بخش‌های مختلف شاهنامه، پژوهش‌های مستقل ذیل انجام شده است: «بررسی روان‌شناسانه رؤیاهای شاهنامه» خیرالله محمودی و مهرنوش دژم (۱۳۹۰)؛ «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت گردآفرید» سعید قشقایی و محمدهادی رضایی (۱۳۸۸)؛ «تحلیل روان‌شناسانه ستیز رستم و سهراب» رضا مهریزی (۱۳۸۹)؛ «تحلیل روان‌شناسی شخصیت و زندگی فریدون در شاهنامه فردوسی بر پایه مکتب روان‌کاوی زیگموند فروید» احمد امین (۱۳۹۰)؛ «دیدگاه‌های روان‌شناختی فردوسی» غلامعلی سرمد (۱۳۸۱)؛ «سهراب و سیاوش: گومیچشن و ویچارش، گزارشی از داستان‌های شاهنامه بر بنیاد روان‌شناسی اسطوره» میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۶۶).

اما درباره تحلیل روان‌شناسانه رجزهای شاهنامه تا آن جایی که نگارندگان جست‌وجو نموده‌اند، نه تنها هیچ پژوهش مستقلی تاکنون انجام نشده، بلکه در دیگر پژوهش‌های مرتبط با موضوعات شاهنامه نیز، بحثی از نقد روان‌شناختی رجزها به میان نیامده است، از همین رو پژوهش حاضر در پی آن است تا به‌طور دقیق به تحلیل و بررسی این موضوع بپردازد.

۳- نقد روان‌شناسانه

ادبیات به‌عنوان یکی از حوزه‌های مهم علوم انسانی، به دلیل تنوع و گوناگونی در موضوعات، با بسیاری از دانش‌ها و حوزه‌های معرفتی، تعامل و ارتباط تنگاتنگی دارد و حتی گاه ریشه علت‌های یک پدیده یا موضوع ادبی را در دیگر حوزه‌ها می‌توان یافت. از همین رو یکی از مباحثی که امروزه در حوزه علوم انسانی و ادبیات مورد توجه است، مطالعات و موضوعات بینارشته‌ای است (رک: قاسمی، ۳۳۷:۱۳۹۱-۳۳۶).

فعالیت‌های بینارشته‌ای برای تبیین سطح وسیع و متنوعی از فعالیت‌های علمی، پژوهشی و آموزشی به کار می‌رود. به تعبیر دیگر، در پی ظهور مسائل زیستی-اجتماعی پیچیده و ناشناخته‌ای که در سه دهه اخیر، جامعه بشری با آن مواجه بوده‌است، رویکردهای بینارشته‌ای در سیاست‌گذاری‌های علمی، آموزشی و پژوهشی مورد توجه و اشتیاق عمومی

قرار گرفته است. در تعریف بینارشته‌ای آمده است: بررسی و مطالعه یک پدیده یا موضوع علمی مرتبط با یک رشته خاص با استفاده از مبانی، تجارب و مهارت‌های یک رشته علمی یا حوزه پژوهشی دیگر؛ به عبارت دیگر فعالیت بین‌رشته‌ای، یک رشته را از نظرگاه و روش یک رشته دیگر مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد (رک: خورسندی، ۵۹: ۱۳۸۸-۵۸).

روان‌شناسی به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی، تأثیر به‌سزایی در فهم و تفسیر متون ادبی دارد. نقد ادبی روان‌کاوانه گونه‌ای از نقد است که در آن روش‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها و فرم‌های به کار رفته، متأثر از سنت روان‌کاوی است. از همان نخستین روزهای پیدایش روان‌کاوی، خوانش روان‌کاوانه نیز در محافل ادبی مغرب زمین رایج شد و اکنون یکی از رویکردها و روش‌های اصلی نقد ادبی محسوب می‌شود. در این شیوه از نقد ادبی به متن به مثابه یک رؤیا می‌نگرند و منتقد به تأویل آن می‌پردازد تا به لایه‌های نهفته آن پی ببرد. البته نمی‌توان همه مفاهیم روان‌کاوانه را در یک اثر ادبی یافت، بلکه هدف این است که هنگام خواندن یک اثر ببینیم که کدامیک از این مفاهیم به‌گونه‌ای در متن عمل می‌کند که می‌تواند به فهم ما از آن متن عمق بخشد و اگر می‌خواهیم درباره آن مطلبی بنویسیم باید دریافت که کدامیک از این مفاهیم، تفسیر روان‌کاوانه منسجم و معناداری به دست می‌دهد (رک: تاپسن، ۶۵: ۱۳۸۷-۶۴). به نقد ادبی روان‌کاوانه، نقد روان‌شناختی نیز می‌گویند. در بررسی شیوه نقد روان‌شناسانه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شیوه‌های نقد ادبی با کار دشواری روبه‌رو هستیم، چراکه این نوع نقد بسیار تخصصی است و حتی اصطلاحاتی که منتقدان این شیوه به کار می‌برند، برای بسیاری از مخاطبان عادی غریب و تا حدی نامفهوم است. از طرفی برخی منتقدان، مخالف استفاده از روان‌کاوی برای فهم رفتار شخصیت‌های داستانی هستند، چون معتقدند شخصیت‌های داستانی، انسان‌های واقعی نیستند که روان داشته باشند تا بتوان آن را کاوید. با این حال، شاید روان‌کاوی رفتار شخصیت‌های داستانی بهترین راه یادگیری طریقه استفاده از این نظریه باشد. بسیاری از منتقدان ادبی روان‌کاوی به دو دلیل به دفاع از این عمل برآمده‌اند: نخست این که هدف از روان‌کاوی شخصیت داستانی این است که می‌توان از این طریق، تجربه‌های روانی انسان‌ها را نشان داد و از سوی دیگر همان‌گونه که شخصیت‌های داستانی از منظر نقدهای فیمینستی، مارکسیستی و... مورد

تحلیل قرار می‌گیرند تا به منزله نمونه‌هایی از مسائل زندگی روزمره نتیجه‌گیری شوند، پس نقد ادبی روان‌کاوانه هم می‌تواند رهیافت‌های مشابهی داشته باشد (رک: تاپسن، ۱۳۸۷:۶۵). باید انصاف داد که نقد روان‌شناسانه، توانسته حوزه وسیع و کاملاً ناشناخته‌ای را در ادبیات مورد بررسی قرار دهد و برخی از بهترین تفاسیر ادبی درباره آثار پیشرو ادبی، به این حوزه از نقد تعلق دارد. اگر ادبیات جزو علوم انسانی است به یک اعتبار به سبب آن است که محصول ذهن آدمی است و هیچ علمی برای مطالعه ذهن آدمی و فرآورده‌های آن شایسته‌تر از روان‌شناسی نیست (رک: شمیسا، ۱۳۹۱:۲۷۵).

تحلیل روان‌شناختی البته در کنار دیگر شیوه‌های نقد، می‌تواند سرنخ‌های بسیاری را برای فهمیدن و حل معماهای یک اثر در اختیارمان قرار دهد، گرچه این نوع نقد می‌تواند ابزاری دقیق و کامل برای خواندن کلماتی باشد که در اثر، نوشته نشده و مد نظر نویسنده بوده است، اما گاهی لازم است برای پی بردن به زیبایی یک اثر و تأویل کلمات نوشته‌شده آن در کنار نقد روان‌شناسانه، از دیگر شیوه‌های نقد نیز بهره برد.

۴- نیازها به عنوان برانگیزنده‌های رفتار

هنری موری ۱ (Henry Murray) تأکید زیادی بر نیروهای مؤثر محیط اجتماعی بر روی شخصیت داشت. در توافق با فروید (Sigmund Freud)، او فرامن (superego) را به صورت درونی کردن ارزش‌ها، هنجارها و جنبه‌های اخلاقی فرهنگ تعریف کرد که فرد با استفاده از قواعد آن به ارزشیابی و قضاوت درباره رفتار خود و دیگران می‌پردازد (رک: ساعتچی، ۱۳۷۷:۳۹۱). به عقیده موری، شخصیت‌شناسی، پیچیده‌تر و جوان‌تر از آن است که در مرحله کنونی فهم ما از شخصیت، بتوان آن را نهایی دانست. او کارهای نظری و تجربی خود را آمادگی‌هایی برای برپا کردن داریست یک نظام جامع می‌خواند. با وجود این او برای برپا کردن نظام نظریه خود، اصول پایه معینی را ضروری می‌دانست (رک: کریمی، ۱۳۸۰:۴۲).

مهم‌ترین مفهوم ارائه شده در نظریه موری درباره شخصیت، مفهوم نیازهاست. نیازها برانگیزنده‌های مهم رفتار آدمی هستند و با جهت‌دهی رفتار آدمی، وی را به سوی هدف رضایت‌بخش سوق می‌دهند. از دیدگاه موری، نیاز یک سازه فرضی است که وقوع آن تصور

می‌شود تا بعضی واقعیت‌های عینی و ذهنی را توجیه کند. نیاز مبنای فیزیولوژیک دارد، از این جهت که شامل یک نیروی زیست - شیمیایی در مغز است که تمامی توانایی‌های عقلی و ادراکی فرد را سازمان داده و هدایت می‌کند. نیازها ممکن است برخاسته از فعالیت‌ها و فرایندهای درونی همچون گرسنگی و تشنگی یا حاصل رویدادهای محیطی باشند. نیاز از هر منبعی که ناشی شده باشد، «یک سطح تنش» ایجاد می‌کند که ارگانیسم می‌کوشد با برآورده کردن نیاز، این تنش را کاهش دهد (رک: شولتز، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

۵- انواع نیازها

۵-۱ نیازهای نخستین و ثانوی

نیازهای نخستین (احشایی‌زاد) از حالت‌های درونی بدن نشأت می‌گیرند و نیازهای ضروری برای بقا (مانند غذا، آب، هوا و آسیب‌گریزی) همراه با نیازهایی نظیر میل جنسی و شناخت حسی را شامل می‌شوند. نیازهای ثانوی یا نیازهای روان‌شناختی به‌طور غیر مستقیم از نیازهای نخستین ناشی می‌شوند، به‌صورتی که موری آن را روشن نکرده‌است و ناحیه مشخصی در درون بدن ندارند. علت این‌ها، ثانوی نامیده می‌شوند این نیست که اهمیت کمتری دارند؛ بلکه به خاطر قرار گرفتن بعد از نیازهای نخستین است. نیازهای ثانوی به ارضای هیجانی مربوط می‌شوند و اغلب نیازهایی را شامل می‌شوند که در فهرست موری هستند (رک: شولتز، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

۵-۲ نیازهای واکنشی و خودجوش

درباره عکس‌العمل‌ها برخی معتقدند، اعمال بشر از نیروهای درونی و بیرونی ناشی می‌شود و انسان تسلطی بر آن ندارد. صورت افراطی این دیدگاه، نظریه غریزه است؛ بدین معنا که یک نیروی زیستی فطری است که جاندار را از پیش آماده می‌سازد تا در شرایط مناسب، به شیوه‌ای خاص عمل کند؛ بنابراین، به جای این‌که انسان اعمالش را انتخاب کند، تحت سیطره نیروهای فطری است که رفتارش را تعیین می‌کنند (رک: علوی، ۱۳۸۵: ۱۸) از این‌روی، داروین با طرح نظریه تکاملی خود این ایده را مطرح کرد که رفتارهای انسان نیز مانند حیوانات بر پایه غریزه شکل می‌گیرد. به عقیده او، انسان به سبب غریزه جمع‌گرایی، مجبور به زندگی گروهی است و یا به علت غریزه پرخاشگری، مجبور به جنگیدن است

(رک: پارسا، ۲۱۸:۱۳۷۸)، اما موری به جای غریزه از اصطلاح «نیازها» سود برده است. به نظر او نیازهای واکنشی در پاسخ به چیز خاصی در محیط ایجاد می‌شوند و فقط در صورتی که آن چیز ظاهر شود، برانگیخته می‌گردند. برای مثال، نیاز به آسیب‌گریزی فقط در صورتی ظاهر می‌شود که تهدیدی وجود داشته باشد. نیازهای خودجوش به حضور شیء خاصی وابسته نیستند. آن‌ها نیازهای خودانگیخته‌ای هستند که هر وقت برانگیخته شوند، مستقل از محیط، رفتار خاصی را فرا می‌خوانند. مثلاً افراد گرسنه برای ارضا کردن نیاز به دنبال غذا می‌گردند، آن‌ها منتظر نمی‌مانند تا محرک خاصی مانند تبلیغ تلویزیونی برای همبرگر ظاهر شود و بعد دنبال غذا بگردند. نیازهای واکنشی پاسخی را به موضوعی خاص در بر دارند، نیازهای خودجوش به‌طور خودانگیخته ایجاد می‌شوند (رک: شولتز، ۱۳۹۱: ۲۳۳).

۶- ویژگی‌های نیازها

نیازها از نظر فوریتی که رفتار را سوق دهند، تفاوت دارند. خصوصیتی که موری آن را غلبه نیاز می‌نامد. برای مثال، اگر نیاز به هوا و آب ارضا نشوند، بر رفتار حاکم شده و بر تمام نیازهای دیگر تقدم می‌یابند. برخی نیازها تکمیلی هستند و یک رفتار یا مجموعه‌ای از رفتارها می‌توانند آن‌ها را ارضا کنند. موری این را آمیختگی نیازها نامید. مثلاً ما از طریق تلاش کردن برای رسیدن به شهرت و ثروت می‌توانیم نیاز به پیشرفت، سلطه جویی و خودمختاری را ارضا کنیم (رک: شولتز، ۲۳۳:۱۳۹۱).

به عقیده موری، هر نیاز از دو جزء تشکیل شده است: نخست جزء کیفی یا هدایت کننده آن که نمایان‌گر هدفی است که انگیزش به سوی آن هدایت می‌شود و دوم جزء کمی یا انرژی‌زا که نماینده قوت و شدت جهت‌گیری انگیزه به سوی هدف است.

با وجودی که هر نیاز به خودی خود اهمیت دارد، اما موری معتقد بود که نیازها می‌توانند با یکدیگر ارتباط درونی داشته باشند، همدیگر را تقویت کنند و یا با یکدیگر تضاد و تعارض داشته باشند. برای مثال، نیاز تسلط داشتن بر دیگران، ممکن است با نیاز به پیوندجویی تعارض داشته باشد، زیرا رفتارهای تسلط‌جویانه و کنترل‌گر باعث دور ساختن دوستان و نزدیکان می‌گردد، یا این که یک نیاز برای کمک کردن به ارضای نیازی دیگر

برانگیخته شود. مثلاً برای ارضا کردن نیاز به پیوندجویی به وسیله همراه بودن با دیگران، شاید لازم باشد محترمانه با آن‌ها برخورد شود و بدین ترتیب نیاز به احترام برانگیخته می‌شود. در این مورد نیاز به احترام تابع نیاز به پیوندجویی است (تابعیت نیازها). موری همچنین عقیده داشت که عوامل محیطی در چگونگی بروز و نمود این نیازهای روان‌زا در رفتار انسان‌ها، نقش بازی می‌کنند. موری از این نیروهای محیطی به‌عنوان «فشارها» یاد می‌کرد (رک: شولتز، ۲۳۳:۱۳۹۱-۲۳۴).

۷- تحلیل رجزهای شاهنامه بر اساس فهرست نیازهای موری

فهرست نیازهایی که موری درباره شخصیت معرفی نموده، بسیار متنوع است. تعدادی از این عناوین عبارتند از سلطه‌جویی، پیوندجویی، طرد، پیشرفت، خودمختاری، نمایش، آسیب‌گریزی، مهرورزی، بازی، شناخت حسی، مساعدت و فهمیدن. در این مقاله فقط از نیازهایی که در رجزخوانی‌ها کاربرد بیشتری دارند، بهره جسته‌ایم.

۷-۱ **پرخاشگری (Aggression):** غلبه کردن به زور بر مخالفان، جنگیدن، حمله کردن، صدمه زدن، یا کشتن دیگری، تحقیر کردن یا مسخره کردن مغرضانه دیگری (رک: شولتز، ۲۲۳:۱۳۹۱-۲۲۲).

یکی از مهم‌ترین ویژگی رجزها، نیاز به پرخاشگری است. این ویژگی تقریباً در همه رجزخوانی‌های پهلوانان شاهنامه به چشم می‌خورد. پهلوانان سعی می‌کردند با تحقیر، تمسخر مغرضانه و درنهایت حمله به حریف، از لحاظ روانی بر وی غلبه کنند. رستم زمانی که در مقابل اشکبوس کشانی قرار می‌گیرد، با حالت تحقیر و ناچیزشماری حریف، با فریاد از او می‌خواهد، فرار نکند:

خروشید کای مرد رزم‌آزمای هم‌آوردت آمد مشو باز جای
(ج ۴/ب ۱۲۷۵)

اشکبوس نیز نیاز به پرخاشگری را برای مدیریت اضطراب ضروری می‌بیند و با ناچیزشماری رستم و خنده‌ای تمسخرآمیز او را تهدید به مرگ می‌کند:

بدو گفت خندان که نام تو چیست تن بی‌سرت را که خواهد گریست
(ج ۴/ب ۱۲۷۷)

این ویژگی نیازها در چند جای دیگر همین رجز که یکی از زیباترین رجزهای شاهنامه محسوب می‌گردد، تکرار می‌شود:

بدو گفت رستم که تیر و کمان

بین تا هم اکنون سرآری زمان

(ج ۴/ب ۱۲۸۹)

مرا مادرم نام مرگ تو کرد

زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(ج ۴/ب ۱۲۷۹)

در مقابله سهراب با هجیر، سهراب با ناچیزشماری و تحقیر حریف، پرخاشگری خود را این گونه نمایان می‌کند:

چنین گفت با رزم‌دیده هجیر

که تنها به جنگ آمدی خیره‌خیر

چه مردی و نام و نژاد تو چیست

که زاینده را بر تو باید گریست

(ج ۲/ب ۱۸۱، ۱۸۲)

هجیر برای فرار از این تحقیر و مدیریت اضطراب، با حالتی سلطه‌جویانه، فخرفروشانه و تحقیر نژاد سهراب به مقابله با او می‌رود:

هجیرش چنین داد پاسخ که بس

به ترکی نباید مرا یار کس

هجیر دلیر و سپهبد منم

سرت را هم اکنون ز تن برکنم

(ج ۲/ب ۱۸۳، ۱۸۴)

سهراب در نبرد با رستم نیز از این ویژگی روانی به خوبی بهره می‌برد و با تحقیر پیری رستم با حالتی سلطه‌جو و پرخاشگر می‌گوید:

به آوردگه بر تو را جای نیست

تو را خود به یک مشت من پای نیست

به بالا، بلندی و با شاخ و یال

ستم یافت بالت ز بسیار سال

(ج ۲/ب ۶۸۰، ۶۸۱)

در دیدارهای رستم و اسفندیار قبل از نبرد، گفت‌وگوهای رجزگونه‌شان پر است از توهین و تحقیرهایی که برای تخریب روحی یکدیگر به کار گرفته‌اند:

که دستان بدگوهر دیوزاد

به گیتی فزون زین ندارد نژاد ...

تنش تیره بُد روی و مویش سپید

چو دیدش دل سام شد ناامید

(ج ۶/ب ۶۴۲، ۶۴۴)

رستم بعد از شنیدن چنین توهین‌هایی، ابتدا برای تحقیرگریزی و خویشتن‌پایی، از اجداد پرافتخارش یاد کرده، آنگاه برای تحقیر و ناچیزشماری اسفندیار می‌گوید:

زمین را سرا سر همه گشته‌ام بسی شاه بیدادگر کشته‌ام...
تو اندر زمانه رسیده نُوی اگر چند با فرّ کیخسروی
(ج ۶/ب ۶۸۱، ۶۹۶)

هم‌چنین در رجزخوانی‌های زمان جنگ، تندترین پرخاشگری‌ها را برای تخریب روحیه حریف به کار گرفتند تا با این نیاز واکنشی، هم اضطراب خود را مدیریت کرده و هم طرف مقابل را دچار اضطراب نمایند:

خروشید کای فرخ اسفندیار هم‌آوردت آمد برآرای کار
(ج ۶/ب ۱۰۲۵)
بباشد به کام تو خون ریختن ببینی تگ‌آپوی و آویختن
چنین پاسخ آوردش اسفندیار که چندین چه‌گویی چنین نابکار
(ج ۶/ب ۱۰۴۶، ۱۰۴۷)
ترا گر همی یار باید بیار مرا یار هرگز نیاید به کار
(ج ۶/ب ۱۰۵۴)
فراموش کردی تو سگری مگر کمان و بر مرد پرخاشخ
(ج ۶/ب ۱۳۴۲)^۳

۲-۷ خویشتن‌پایی (Defendanc): دفاع کردن از خود در برابر توهین، انتقاد و

سرزنش، مخفی یا توجیه کردن خلافکاری، شکست یا شرمساری (رک: شولتز، ۲۲۳: ۱۳۹۱-۲۲۲).

این نیاز واکنشی در گوینده، بیشتر برای مقابله با پرخاشگری، احساس می‌شود. جملاتی که پهلوان در پاسخ به حالت پرخاشگری حریف بر زبان می‌آورد، حتی اگر ویژگی‌های نیاز به پرخاشگری را در خود داشته باشد، قبل از این که آن ابیات را از دیدگاه پرخاشگری بررسی کنیم، نوعی خویشتن‌پایی در مقابل تهدید و توهین‌های حریف محسوب می‌شوند. برای همین در بسیاری از رجزها، پاسخ حریف به تهدیدهای رقیب، دو نیاز واکنشی پرخاشگری و خویشتن‌پایی را هم‌زمان داراست. چه بسا یک بیت می‌تواند چندین

مؤلفه روان‌شناسی نیازها را (با توجه به جایگاهی که بیت قرار دارد) هم‌زمان داشته باشد. رستم بعد از این که تهدید به مرگ را از جانب اشکبوس می‌شنود، برای دفاع از خود با لحنی پرخاشگرانه به بازسازی روحی خود و خویشتن‌پایی می‌پردازد:

تهمت چنین داد پاسخ که نام	چه پرسى كزین پس نبینی تو کام
مرا مادرم نام مرگ تو کرد	زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(ج ۴/ب ۱۲۷۸، ۱۲۷۹)

اشکبوس هم از همین مؤلفه روان‌شناختی برای دفاع از خود بهره می‌گیرد تا ضمن برجسته کردن نقطه ضعف رستم (نداشتن اسب)، توازن را در این تقابل همچنان حفظ کند:

کشانى بدو گفت بى بارگى	به كشتن دهى سر به يكبارگى
------------------------	---------------------------

(ج ۴/ب ۱۲۸۰)

رستم در مقابل تهدیدهای خوار کننده سهراب که گفته بود تو پیر شدی و در مقابل یک مشت من تاب نمی‌آوری، با زبانی نرم و همراه با موعظه، سعی دارد از این تحقیر بگریزد. هم‌زمان نیازهای واکنشی خودمختاری، عمل متقابل و خویشتن‌پایی خود را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

بدو گفت نرم ای جوان مرد گرم	زمین سرد و خشک و سخن گرم و نرم
به پیری بسی دیدم آوردگاه	بسی بر زمین پست کردم سپاه
تبه شد بسی دیو در جنگ من	ندیدم بدان سو که بودم، شکن

(ج ۲/ب ۶۸۵-۶۸۳)

زمانی که پلاشان با پرخاشگری، در مقابل بیژن قرار می‌گیرد و به خاطر عقده برتری جویی با زبانی تهدید از او می‌خواهد که نامش را بگوید تا او بداند چه کسی را می‌کشد، بیژن برای فرار از این خواری و مدیریت اضطراب، نیاز به خویشتن‌پایی را لازم می‌بیند و می‌گوید:

دلاور بدو گفت من بیژنم	به رزم اندرون پیل رویین تنم
نیا شیر جنگی، پدر گیو گرد	هم اکنون ببینی ز من دستبرد
به روز بلا در دم کارزار	تو بر کوه چون گرگ مردارخوار

(ج ۴/ب ۹۶۴-۹۶۲)

بیشترین نمونه‌های خویشتن‌پایی را می‌توان در تقابل رستم و اسفندیار یافت؛ اما در این مجال به خاطر محدودیت کار تنها بخشی از آن را به تصویر می‌کشیم. زمانی که اسفندیار با زبانی تلخ و گزنده، وجود زال را به باد تمسخر می‌گیرد و گذشته نامیمونش را به رخ رستم می‌کشد، رستم در مقابل این تحقیر خاموش نمی‌نشیند و به جبران آن توهین‌های روان شکن، عکس‌العملی مفاخره‌گونه دارد:

بدو گفت رستم که آرام گیر	چه گویی سخن‌های نادلپذیر
جهاندار داند که دستان سام	بزرگ است و با دانش و نیکنام
همان سام پور نریمان بدست	نریمان گرد از کریمان بدست
	(ج ۶/ب ۶۵۹)
	(ج ۶/ب ۶۶۳، ۶۶۲)

در مقابله گيو با پيران ويسه، زمانی که پيران، گيو را دشنام می‌دهد و از این که تنها در مقابل سپاه پيران قرار گرفته، با ذکر مثال‌هایی مبنی بر این که یک پهلوان هرچقدر نیرومند باشد در مقابل یک لشکر مرگش حتمی است، گيو برای غلبه بر اضطراب و نشان دادن اعتماد به نفس، توانمندی‌اش را به رخ می‌کشد:

بدو گفت گيو ای سپهدار شیر	سزد گر به آب اندر آیی دلیر
ببینی کز این پره‌نر یک سوار	چه آید تو را بر سر ای نامدار
هزارید و من نامور یک دلیر	سر سرکشان اندر آرم به زیر
چو من گرزۀ سرگرای آورم	سران را همه زیر پای آورم
	(ج ۳/ب ۳۳۴۵-۳۳۴۲) ^۴

۳-۷ تحقیرگریزی (infavoidance): اجتناب از سرافکندگی، ترک کردن موقعیت‌های خجالت‌آور یا اجتناب از شرایط ترس از شکست (رک: شولتز، ۲۲۳:۱۳۹۱-۲۲۲).

نیاز به تحقیرگریزی در رجزخوانی‌ها هنگامی احساس می‌شود که حریف مقابل با اعتماد به نفس زیاد به توهین و تحقیر رقیب مشغول می‌گردد و در پی آن است که از لحاظ روحی، بر رقیب غلبه کند. در این زمان پهلوانی که احساس می‌کند از توان کمتری

برخوردار است، سعی دارد با ناچیزشماری ادعاهای حریف، مفاخره، دلیل تراشی و حتی عمل متقابل و حمله، از حیثیت خود دفاع کرده، از اضطرابش بکاهد.

هنگامی که هومان به سوی سپاه ایران می‌آید و مبارز می‌طلبد، پهلوانان به این بهانه که از فرمانده مجوز جنگیدن ندارند، از مقابله با او امتناع می‌کنند. هومان به سوی گودرز آمده و او را به باد تمسخر و توهین می‌گیرد. گودرز برای این که از این موقعیت خجالت‌آور فرار کند، با ناچیزشماری و طرد حریف از تحقیر می‌گریزد:

بدو گفت گودرز که اندیشه کن که باشد سزا با تو گفتن سخن

(ج ۵/ب ۵۳۱)

تو بشناس کز شاه فرمان من همین بود سوگند و پیمان من
شما هم به کردار روباه پیر به بیشه در از بیم نخجیرگیر

(ج ۵/ب ۵۳۳، ۵۳۴)

دلیری مکن، جنگ ما را مخواه که روباه با شیر نآید به راه

(ج ۵/ب ۵۳۷)

در مقابله گيو با تژاو (داماد افراسیاب)، تژاو برای فرار از تحقیر و تهدید گيو به مکانیزم‌های دفاعی توجیه عقلی و جبران ۵ متوسل می‌شود:

به گیتی تژاو است نام مرا به هر دم برآرند کام مرا

نژادم به گوهر از ایران بدست ز گردان وز پشت شیران بدست

کنون مرزبانم بدین تخت و گاه نگین بزرگان و داماد شاه

(ج ۴/ب ۱۰۶۵-۱۰۶۳)

رستم زمانی که کاموس کشانی را می‌بیند، می‌غرد، کاموس با تمسخر کمند شصت خم رستم را «رشته» می‌خواند. او با این گونه بیان، قصد تحقیر رستم و بالا بردن اعتماد به نفس خویش را دارد. رستم در حالی که عصبانی است، سعی می‌کند از این تحقیر بگریزد و خویشتن پایی کند:

چنین پاسخ آورد رستم که شیر چو نخجیر بیند بغرد دلیر

(ج ۴/ب ۱۴۴۱)

کنون رشته خوانی کمند مرا ببینی همی تنگ و بند مرا

(ج ۴/ب ۱۴۴۳)

رستم برای این که از جنگ با اسفندیار اجتناب کند و ترس رویارویی با حریف را از خود دور نماید، همزمان از چند مؤلفه روان‌شناسی، به‌ویژه از مکانیسم‌های دفاعی طفره و انحراف، اجتناب و روی‌گردانی، ناچیزشماری و بهانه‌تراشی بهره می‌جوید،^۶ البته این گریز با نوعی خواری‌طلبی همراه است:

چنین گفت رستم به آواز سخت	که ای مرد شادان دل و نیکبخت
اگر جنگ خواهی و خون ریختن	بر این گونه سختی برآویختن
بگو تا سوار آورم زابلی	که باشند با خنجر کابلی
برین رزمگه‌شان به جنگ آوریم	خود ایدر زمانی درنگ آوریم
بباشد به کام تو خون ریختن	بینی تگاپوی و آویختن

(ج ۶/ب ۱۰۴۶-۱۰۴۱)

پولادوند زمانی که با تندی با رستم برخورد می‌کند، رستم هشدار می‌دهد که با این تندی خیلی زود کشته خواهی شد. پولادوند سخن گذشتگان (باور عامیانه) را به یاد می‌آورد که تأیید کننده هشدار رستم بود. از طرفی به یاد دلاوری‌های رستم در مازندران می‌افتد. او به شدت احساس خطر می‌کند و می‌خواهد از این موقعیت ترس از شکست اجتناب نماید. برای همین به رستم پیشنهاد می‌دهد به جای مناظره، مبارزه را شروع کنند تا از این تنگنا رهایی یابد:

بدو گفت کای مرد جنگ‌آزمای	چه باشیم برخیره چندین به پای؟
---------------------------	-------------------------------

(ج ۴/ب ۱۲۶۱)^۷

۴-۷ عمل متقابل ((Counteraction): غلبه کردن بر شکست با تلاش دوباره، از بین بردن تحقیر با از سرگیری عمل، غلبه کردن بر ضعف‌ها و سرکوب کردن ترس، جست‌وجو کردن موانع و مشکلات برای غلبه کردن بر آنها، حفظ کردن حرمت نفس و غرور در سطح بالا (رک: شولتز، ۲۲۳:۱۳۹۱-۲۲۲).

نیاز به عمل متقابل در شخص زمانی بروز می‌یابد که در آستانه شکست یا آماج حملات تحقیرآمیز و غرور شکن قرار بگیرد. در رجزها این عمل که گاهی با نیاز به پرخاشگری همراه است، به دو شکل نمودار می‌گردد: یا از طریق مناظره گفتاری که پهلوان

سعی در تجدید روحیه و غلبه بر ضعف و ترس دارد، یا به‌وسیله هجوم به حریف با ابزار جنگی. معمولاً وقتی پهلوانی نتواند از طریق مناظره، به مقصود برسد، از گزینه دوم استفاده می‌کند که قرار گرفتن در این حالت، خود نشان‌دهنده ضعف شدید روحی و عدم کنترل و عصبی شدن اوست. این واکنش همیشه مختص پهلوان ضعیف‌تر نیست، بلکه به به‌گزینی و تأثیرگذاری واژگان و گفتاری برمی‌گردد که برای تخریب روحیه حریف استفاده می‌گردد. وقتی سهراب با حالت تحقیرآمیز به هجیر می‌گوید کار بیهوده‌ای کردی که تنها به جنگ من آمدی، چون بزودی کشته خواهی شد، هجیر برای از بین بردن این تحقیر، با حالتی پرخاشگرانه عکس‌العمل نشان می‌دهد:

هجیرش چنین داد پاسخ که بس	به ترکی نباید مرا یار کس
هجیر دلیر و سپهبد منم	سرت را هم اکنون ز تن برکنم
فرستم به نزدیک شاه جهان	تنت را کنم زیر گل در نهان

(ج ۲/ ب ۱۸۵-۱۸۳)

ورازاد در مشاجره لفظی با فرامرز مغرورانه و پرخاشگرانه به وی می‌گوید: دوست ندارم ناشناخته به دستم کشته شوی، پس شایسته است که نامت را به من بگویی. فرامرز به خشم آمده و با ناچیزشماری حریف، با تنفر و سرکوبگرانه به مقابله برمی‌خیزد:

مرا با تو بدگوهر دیوزاد	چرا کرد باید همی نام یاد
-------------------------	--------------------------

(ج ۳/ ب ۲۶۷۰)

در نبرد بیژن با پلاشان، بیژن در پاسخ به تهدیدهای پلاشان با پرخاشگری و خویشتن‌پایی به مقابله با حریف برمی‌خیزد و با معرفی خود و اجدادش و تحقیر پلاشان به تقویت روحیه خود می‌پردازد. آنگاه پلاشان را گرگ مردارخوار می‌نامد (ظاهراً اشاره دارد به زمانی که بیژن به نزد پلاشان می‌رسد و او را در حال کباب خوردن می‌بیند)^۱ این سخن بیژن او را به شدت عصبی می‌کند و به‌جای پاسخ گفتن به بیژن حمله می‌کند تا از این تحقیر بگریزد و غرورش حفظ بماند:

پلاشان به پاسخ نکرد ایچ یاد	برانگیخت آن پیل تن را چو باد
-----------------------------	------------------------------

(ج ۴/ ب ۹۶۶)

رستم در مقابله با اسفندیار زبان زیاد تندی ندارد. او برای دفاع از حرمت نفس و غلبه بر ضعف فاصله طبقاتی که اسفندیار به رخ او می‌کشد به تمجید از نیاکان و نژاد خود پرداخت تا احساس کمبود در مقابل شاهزاده را از این طریق جبران نماید و سطح غرورش را بالا نگه دارد:

جهاندار داند که دستان سام	بزرگ است و با دانش و نیکنام
همان سام پور نریمان بدست	نریمان گرد از کریمان بدست
همان مادرم دخت مهرباب بود	بدو کشور هند شاداب بود
نژادی از این نامورتر که راست	خردمند گردن نیچد ز راست

(ج ۶/ب ۶۶۲)
(ج ۶/ب ۶۶۵)
(ج ۶/ب ۶۷۵)
(ج ۶/ب ۶۷۷)

اشکبوس کشانی در مناظره (رجزخوانی) با رستم حرفی برای گفتن نداشت. در مقابل یک جمله اشکبوس، سیل تخریب روحی از جانب رستم به سمتش سرازیر می‌شد. رستم می‌گوید به این علت پیاده آمدم تا از تو اسب را بگیرم و یک پهلوان پیاده بهتر از پانصد سواره چون توست. ناگفته نماند که این جملات سرشار از اهانت و تحقیر رستم به اشکبوس، با چاشنی طنز همراه است. در چنین موقعیتی رستم در اوج روحیه و غرور به سر می‌برد و روحیه اشکبوس به شدت پایین آمده بود. اشکبوس در اوج عصبانیت و ترس، کنترل خود را از دست داده و به جای رجزخوانی، حمله می‌کند که نشان از تخریب روحیه شدید اوست. او می‌خواهد با حمله کردن غرور از دست رفته‌اش را باز یابد:

کمان را به زه کرد پس اشکبوس	تنی لرز لرزان و رخ سندرروس
به رستم بر، آنگه ببارید تیر	تهمتن بدو گفت بر خیره‌خیر...

(ج ۴/ب ۱۲۹۴، ۱۲۹۵)

در مقابله گویو با تژاو، ابتدا گویو، تژاو را سرزنش می‌کند. تژاو برای تحقیر گریزی، اصل و نسبش را ایرانی می‌داند. آنگاه گویو به او می‌گوید این سخن را نگو (ایرانی بودن را) که مایه ننگ و آبروریزی است، چون هیچ ایرانی برای اقامت به توران نمی‌رود، مگر این‌که مانند

آن‌ها وحشی و بی‌فرهنگ باشد. آنگاه به او پیشنهاد می‌دهد که اگر با سپاهت بیایی و از ما اطاعت کنی، به تو پاداش می‌دهیم و بدان که تُرکِ آزاد مرد وجود ندارد. تژاو که به شدت سرزنش شده و غرورش لگدمال می‌گردد به دفاع از خود برخاسته، قصد فرار از این تحقیر، تقویت روحیه و برگرداندن غرور خویش را دارد، برای همین با آرمان‌سازی موقعیت خویش در توران زمین، نیاز به عمل متقابل را ضروری می‌بیند:

تزاو فریبنده گفت ای دلیر	درفش مرا کس نیارد به زیر
مرا ایدر اکنون نگین است و گاه	پرستنده و گنج و تاج و سپاه
همان مرز و شاهی چون افراسیاب	کس این را ز ایران نبیند به خواب
پرستار وز مادیانان گل‌ه	به دشت گرو گرد کرده یله

(ج ۴/ب ۱۰۷۷-۱۰۷۴)

وقتی شنگل برای مقابله با رستم وارد میدان شد، با بیان تحقیرآمیز فریاد می‌زند که این مرد سگری کجاست که به جنگش بروم. این لحن نهیب زدن، غرور رستم را جریحه دار می‌کند. رستم با پرخاشگری در پی آن است که جواب مناسبی به شنگل بدهد و با خود می‌گوید:

که بیگانه‌ای ز آن بزرگ انجمن	دلیری کند، رزم جوید ز من
نه سقلاب ماند ازیشان نه هند	نه شمشیر هندی نه چینی پَرند

(ج ۴/ب ۵۳۲-۵۳۱)

آنگاه با عصبانیت به سوی شنگل حرکت می‌کند:

بر شنگل آمد به آواز گفت	که ای بدنژادِ فرومایه جفت
مرا نام رستم کند زال زر	تو سگری چرا خوانی ای بدگهر
نگه کن که سگری کنون مرگ توست	کفن بی گمان جوشن و ترگ توست

(ج ۴/ب ۵۳۶-۵۳۴)

در بقیه رجزها هم کم‌وبیش نیاز به عمل متقابل با نیازهایی همچون خویشتن‌پایی و تحقیرگریزی آمیخته گشته است. علت این آمیختگی به خاطر عملکرد این نیازهاست که تقریباً واکنش‌های مشابهی در مقابل پرخاشگری حریف از خود بروز می‌دهند. در مثال‌های

مربوط به خویشتن‌پایی و تحقیرگری می‌توان نمونه‌های عمل متقابل را هم جست‌وجو نمود.

۵-۷ احترام (Deference): تحسین کردن فردی برتر و پشتیبانی از او، تسلیم شدن مشتاقانه در برابر نفوذ فردی، پیروی کردن از آداب و رسوم (رک: شولتز، ۲۲۳:۱۳۹۱-۲۲۲).

با توجه به ویژگی‌های رجز، به نظر نمی‌رسد نیاز به احترام به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های روان‌شناختی، در آن جایی داشته باشد. با این‌که رجزها بر پایهٔ پرخاشگری و توهین شکل گرفته است، اما می‌توان در برخی رجزها رد پای نیاز به احترام را پیدا نمود. گرچه ظاهر بعضی ابیات شبیه رجز خوانی نیست، تنها به این دلیل مورد تحلیل قرار گرفته‌اند که در حین رجزخوانی و در لابه لای رجزها آمده است و به نوعی توصیف حالات مختلف پهلوان به خاطر قرار گرفتن در شرایط ویژه است. از طرفی از هدف‌های این مقاله بررسی حالت‌های گوناگون پهلوان در هنگام رجز خوانی است، برای همین نمی‌توان فقط ابیاتی را انتخاب کرد که در آن رگه‌های پرخاشگری و توهین باشد زیرا در گفتگوهای رو در رو، گاهی حالات روحی گویندگان تغییر می‌کند که در رجز هم این حالات قابل مشاهده است. برای مثال در «داستان رستم و سهراب»، زمانی که رستم در مقابل توهین و تحقیرهای سهراب، بدون ذکر نام به مفاخره و تمجید از دلوری‌های خود می‌پردازد، سهراب ناگهان نرم می‌شود و نوعی نیاز به پیوندجویی و احترام در خود حس می‌کند. این اتفاق در حین رجزخوانی شکل می‌گیرد و به نظر می‌رسد یکی از ترفندهای گفتاری برای مقابله با حریف باشد:

بدو گفت کز تو بپرسم سخن	همی راستی باید افگند بن
من ایدون گمانم که تو رستمی	گر از تخمهٔ نامور نیرمی

(ج ۲/ب ۶۸۹-۶۹۰)

در پیکار توس با هومان، دو پهلوان پس از یک پرخاشگری نسبتاً متعادل که با ویژگی‌های فراکنی، طفره و اجتناب همراه بود، کم‌کم به سمت نرمش پیش می‌روند که در رجزخوانی‌ها کمتر شاهد چنین صحنه‌های احترام‌آمیز هستیم. هومان پس از دلیل تراشی‌های گوناگون برای نجنبیدن، می‌گوید:

و دیگر که گر بشنوی گفت راست
روان و دلم بر زبانم گواست

که پردرد باشم ز مردان مرد	که پیش من آیند روز نبرد
پس از رستم زال سام سوار	ندیدم چو تو نیز یک نامدار
پدر بر پدر نامبردار شاه	چو تو جنگ جویی نیاید سپاه

(ج ۴/ب ۲۱۰-۲۰۷)

البته توس نیز این محبتش را بی‌پاسخ نمی‌گذارد و در اوج هیجان و مقابله، یک عکس‌العمل مناسب که از ویژگی همانندسازی و پیشرفت برخوردار است، این گونه پاسخ احترام غیر منتظره‌اش را می‌دهد (لازم به ذکر است با مراجعه به شاهنامه می‌بینیم که این گفتگو در اوج رجزخوانی و با تغییر لحن که نشان‌دهنده تغییر حالت روحی پهلوان به خاطر قرار گرفتن در شرایط ویژه‌ای که اتفاق افتاده، شکل گرفته است):

تو هم نامداری ز توران سپاه	چرا رای کردی به آوردگاه
----------------------------	-------------------------

(ج ۴/ب ۲۱۳)

تو با خویش و پیوند و چندین سوار	همه پهلوان و همه نامدار
---------------------------------	-------------------------

(ج ۴/ب ۲۱۶)

در دو بیت زیر از مقابله رستم با پولادوند، زمانی که پولادوند با رستم روبرو می‌شود، چون به قدرت و بزرگی رستم ایمان دارد، پرخاشگری‌اش با نوعی احترام آمیخته است که در کمتر نمونه‌هایی چنین واکنشی دیده می‌شود:

بدو گفت پولادوند: ای دلیر	جهاندیده و نامبردار و شیر
که بگریزد از پیش تو ژنده پیل	ببینی کنون موج دریای نیل

(ج ۴/ب ۱۲۵۱-۱۲۵۰)

۶-۷ خواری طلبی (Abasement): تسلیم شدن منفعلانه در برابر نیروی بیرونی، پذیرفتن صدمه، سرزنش، انتقاد و تنبیه، تسلیم سرنوشت شدن، پذیرفتن حقارت، خطا، اشتباه یا شکست، سرزنش کردن، خوارشمردن یا ضایع کردن خویش (رک: شولتز، ۲۲۳: ۱۳۹۱-۲۲۲).

خواری‌طلبی در رجزها به دو شکل، بیان می‌شود: یکی به صورت مستقیم که در این شیوه، پهلوان با اعمال و گفتار به صورت مشخص، مغلوب شدن در برابر حریف را پذیرفته و سرزنش و حقارت ناشی از شکست را می‌پذیرد. شکل دوم این نیاز کمی پیچیده است. بدین

معنی که در مناظره و رجز، گفتار به صورت مستقیم بیان کننده این مفهوم نیست، بلکه شخص با کمک دیگر نیازها و مکانیزم‌های دفاعی از قبیل اجتناب، طفره، فرافکنی، دلیل تراشی، نمایش و ... این نیاز را بروز می‌دهد. این که پهلوانی در میدان کارزار به بهانه‌های مختلف در مقابل حریفش، بخواهد میدان را خالی کند و از مبارزه با حریف بگریزد، خود نشانه پذیرفتن حقارت و خواری است که نمی‌خواهد به طور مستقیم تلخی آن را بچشد، لذا با چاشنی‌های اجتناب و طفره و فرافکنی، مزه‌اش را کمی ملایم نموده تا آن را هضم نماید. در تقابل بین هومان و توس، هومان با این بهانه که توس فرمانده سپاه است از کارزار با او پرهیز می‌کند و با دلیل تراشی می‌خواهد از رویارویی با توس بگریزد:

تو گر پهلوانی ز قلب سپاه	چرا آمدستی بدین رزمگاه
خردمند بیگانه خواند تو را	هشیوار دیوانه خواند تو را
تو شو اختر کاویانی بدار	سپهبد نیاید سوی کارزار

(ج ۴/ب ۲۰۲-۲۰۰)

در ابیات زیر به راحتی می‌توان خواری رستم را در برابر اسفندیار مشاهده کرد. این حقارت بزرگی است که پهلوانی مانند رستم به هر دلیلی در مقابل حریف، زبان به التماس بگشاید و زبان نصیحت را به پرخاشگری ترجیح دهد:

چنین گفت رستم به اسفندیار	که ای سیر ناگشته از کارزار
بترس از جهاندار یزدان پاک	خرد را مکن با دل اندر مغاک
من امروز نز بهر جنگ آمدم	پی پوزش و نام و ننگ آمدم
تو با من به بیداد کوشی همی	دو چشم خرد را بیوشی همی

(ج ۶/ب ۱۳۴۸-۱۳۴۵)

ابیات زیر گرچه به شکل غیرمستقیم با دلیل تراشی، اجتناب و روی گردانی و فرافکنی این فضا را توصیف می‌کند، اما به راحتی می‌توان حقارت و تسلیم منفعلانه رستم را از لابه‌لای ابیات مشاهده کرد:

چنین گفت رستم به آواز سخت	که ای مرد شادان دل و نیکبخت
ازین گونه مستیز و بد را مکوش	سوی مردمی یاز و بازار هوش
اگر جنگ خواهی و خون ریختن	برین گونه سختی برآویختن

بگو تا سوار آورم زابلی
که باشند با خنجر کابلی
برین رزمگه‌شان به جنگ آوریم
خود ایدر زمانی درنگ آوریم
(ج ۶/ب ۱۰۴۵-۱۰۴۱)

۶- نتیجه‌گیری

می‌توان گفت علم روان‌شناسی چون ابزاری دقیق و کامل برای خواندن کلماتی است که در اثر، نوشته نشده و مدّ نظر نویسنده بوده است. نوشته‌های ادبی نیز که محصول ذهن آدمی است، رمز و رازهایی دارد که شناخت آن‌ها گاه فقط با تحلیل روان‌شناسانه میسر است. در تحلیل روان‌شناختی رجزها بر اساس فهرست نیازهای موری، می‌توان تأثیر مستقیم بار روانی واژگان به کار رفته در رجزها را بر ادامه نبرد پهلوانان به‌روشنی مشاهده کرده. در این تحلیل دریافتیم که نیاز به پرخاشگری مهم‌ترین ویژگی رجزها بوده و تقریباً در همه رجزخوانی‌های پهلوانان شاهنامه به چشم می‌خورد و شالوده اصلی رجزها محسوب می‌شود. پهلوانان سعی می‌کردند با تحقیر، تمسخر مغرضانه و درنهایت حمله به حریف، از لحاظ روانی بر وی غلبه کنند. خویشتن‌پایی، نیاز واکنشی است که بیشتر برای مقابله با پرخاشگری، بروز می‌یابد. در این نیاز جملاتی که پهلوان در پاسخ به حالت پرخاشگری، تهدید و توهین‌های حریف بر زبان می‌آورد، حتی گاه با چاشنی پرخاشگری نیز همراه است. برای همین در بسیاری از رجزها، پاسخ حریف به تهدیدهای رقیب، دو نیاز واکنشی پرخاشگری و خویشتن‌پایی را هم‌زمان داراست. نیاز به تحقیرگریزی به همراه عمل متقابل در رجزخوانی‌ها هنگامی احساس می‌شود که حریف مقابل با اعتماد به نفس زیاد به توهین و تحقیر رقیب مشغول می‌گردد و پهلوان آماج حملات تحقیرآمیز و غرورشکن قرار می‌گیرد. در این زمان پهلوان سعی دارد با ناچیزشماری ادعاهای حریف، مفاخره و دلیل تراشی، از حیثیت خود دفاع کرده و از اضطرابش بکاهد. گاه پهلوان در حین رجزخوانی، در شرایطی قرار می‌گیرد که مجبور است به اقتضای حال و محل، لحن کلام را ملایم‌تر نماید و با نوعی احترام بیامیزد. این کار گاهی در جواب رفتار حریف مقابل شکل می‌گیرد و به نوعی به موقعیت‌شناسی پهلوان برمی‌گردد. در بیشتر رجزها، یکی از طرفین سرکوب و خوار می‌شود و نیاز به خواری‌طلبی زمانی شکل می‌گیرد که پهلوان توان مقابله را از دست می‌دهد. این

نیاز گاهی به شکل مستقیم و گاه در قالب اجتناب، طفره، فرافکنی، دلیل تراشی، نمایش و ... بروز می‌کند. قابل ذکر است که گاهی یک بیت می‌تواند چندین مؤلفه روانشناسی نیازها را (با توجه به جایگاهی که بیت قرار دارد) هم‌زمان داشته باشد.

پی‌نوشت:

^۱ - هنری موری (۱۹۸۸-۱۸۹۳) در شهر نیویورک متولد شد، در همانجا به تحصیل پزشکی پرداخت و بالاخره انسیتیتو روان‌کاوی بوستون را بنا نهاد. او پیشنهادکننده اصطلاح شخصیت‌شناسی (personology) برای توصیف مطالعه رفتار انسان است. موری روی انگیزش تمرکز نمود که نیازی مشتق از تحریک درونی و برونی است. او به همراه مورگان در دهه ۱۹۳۰ آزمون اندریافت موضوع (TAT) را طرح نمود، روشی فرافکن که برای آشکار ساختن فرایندهای خودآگاه و ناخودآگاه روانی و زمینه‌های مشکل‌خیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. موری در سال ۱۹۳۸ کتاب کاوش‌هایی در شخصیت: بررسی بالینی و آزمایشی پنجاه دانشجوی مرد را منتشر کرد. این کتاب خیلی زود او را به‌عنوان نظریه‌پرداز مهم شخصیت معرفی کرد. او تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۶۲ در هاروارد ماند، تحقیق کرد، نظریه شخصیت خود را اصلاح نمود و به نسل‌های جدید روان‌شناسان آموزش داد (شولتز، ۱۳۹۱: صص ۲۸-۲۴).

^۲ - علامت اختصاری «ج» به معنی جلد و «ب» بیت است. ارجاع این ابیات بر اساس متن انتقادی چاپ مسکو، تحت نظری. ا. برتلس، به کوشش دکتر سعید حمیدیان است.

^۳ - این ویژگی نیازها به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های روان‌شناختی در دیگر رجزهای شاهنامه هم وجود دارد، برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ابیاتی که در ذیل شماره آن‌ها آمده است: فرامرز و ورازاد (ج ۳ / ب ۲۶۶۹-۲۶۶۷)؛ گیو و پیران (ج ۳ / ب ۳۳۳۴-۳۳۳۲) بیژن و پلاشان (ج ۴ / ب ۹۶۴-۹۶۰)؛ توس و هومان (ج ۴ / ب ۱۹۶، ۱۹۴، ۲۰۲ و ۲۰۴)؛ رستم و کاموس کشانی (ج ۴ / ب ۱۴۴۱-۱۴۳۹)؛ گیو و تژاو (ج ۴ / ب ۱۰۶۰، ۱۰۶۱ و ۱۰۶۷)؛ رستم و چنگش (ج ۴ / ب ۵۲، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱)؛ رستم و سَنگَل (ج ۴ / ب ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۲۸، ۵۳۲)؛ پولادوند و رستم (ج ۴ / ب ۱۲۵۶، ۱۲۴۲)؛ رستم و ساوه (ج ۴ / ب ۵۸۸، ۳۶۳۱ و ۵۸۷)؛ هومان و رهام (ج ۵ / ب ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۰)؛ هومان و فریبرز (ج ۵ / ب ۵۱۶، ۴۹۳، ۵۱۵)؛ هومان و گودرز (ج ۵ / ب ۵۳۷، ۵۲۶، ۵۲۷)؛ بیژن و هومان (ج ۵ / ب ۷۲۹، ۷۱۹، ۷۲۸)؛ رستم و افراسیاب (ج ۵ / ب ۱۱۹۶، ۱۲۰۰، ۱۱۹۵، ۱۱۷۰)؛ رستم و اسفندیار (ج ۶

اب/۱۰۲۵، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۴؛ بهرام چوبینه و پرموده (ج ۸/ب ۱۰۷۷، ۱۰۷۶)؛ خسرو و بهرام چوبینه (ج ۹/ب ۱۷۸۳، ۱۷۸۲)

۴- در ذیل به شماره ابیاتی که در رجزها، از ویژگی‌های خویشتن‌پایی برخوردارند، اشاره می‌گردد برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ابیاتی که در ذیل شماره آن‌ها آمده است: سه‌رَب و هجیر (ج ۲/ب ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۳)؛ فرامرز و ورازاد (ج ۳/ب ۲۶۶۹-۲۶۶۷)؛ توس و هومان (ج ۴/ب ۱۹۶-۱۹۴)؛ رستم و کاموس کشانی (ج ۴/ب ۱۴۴۳-۱۴۴۱)؛ گیو و تژاو (ج ۴/ب ۱۰۷۴، ۱۰۶۵-۱۰۶۲)؛ رستم و چنگیش (ج ۴/ب ۴۹-۴۷)؛ رستم و سَنگُل (ج ۴/ب ۵۳۶-۵۳۱)؛ پولادوند و رستم (ج ۴/ب ۱۲۵۴-۱۲۵۲)؛ رستم و ساوه (ج ۴/ب ۵۸۹)؛ هومان و رهام (ج ۵/ب ۴۷۹، ۴۸۲)؛ هومان و فریبرز (ج ۵/ب ۵۱۴، ۵۱۲، ۵۰۴، ۵۰۵)؛ هومان و گودرز (ج ۵/ب ۵۳۵-۵۳۱)؛ بیژن و هومان (ج ۵/ب ۷۱۳-۷۱۱، ۷۱۹)؛ رستم و اسفندیار (ج ۶/ب ۱۰۵۳-۱۰۵۰، ۶۷۷)؛ بهرام چوبینه و پرموده (ج ۸/ب ۱۰۸۰-۱۰۷۸)؛ خسرو و بهرام چوبینه (ج ۹/ب ۱۷۸۵-۱۷۸۴)

۵- توجیه عقلی: مکانیزم دفاعی است که شخص برای رهایی، به جزئیات روی آورد؛ جبران: مکانیزم دفاعی است که شخص برای جبران به بیان ویژگی‌های مثبت خود پردازد. (اخوان علی‌زاده، ۱۳۷۴: ۲۵-۲۰)

۶- مهم‌ترین مکانیسم‌های دفاعی از دیدگاه زیگموند فروید عبارتند از:

۱- والایش: والایش یا تصعید تغییر کشش‌های غریزی به سمت رفتار اجتماعی قابل قبول و قابل ستایش و تمجید است. در عمل تصعید، از بروز کشش‌های غریزی به صورت اصلی خود ممانعت می‌شود و به آن‌ها جهت داده می‌شود. تصعید شکل خاصی از جابجاسازی است که جنبه سازندگی و خلاقیت دارد.

۲- سرکوبی: سرکوبی فرایندی است که به وسیله آن یک کشش نامطلوب به طور فعال و کامل، از صحنه هشیاری فرد بیرون رانده می‌شود. خصوصیت آن در حل تعارض این است که دائماً در تلاش است تا از بروز تمایل اولیه جلوگیری نماید؛ بنابراین اکثر مکانیسم‌های دفاعی دیگر در خدمت مکانیسم سرکوبی قرار دارد.

۳- واکنش‌سازی: سرکوب کردن یک کشش غریزاست که در تعقیب سرسختانه و فعال نقطه مقابل و متضاد آن کشش تجلی می‌یابد؛ به عبارت دیگر اگر فردی یک کشش غریزی را سرکوب نماید، غریزه متضاد با آن را شدیداً در رفتار خود بروز می‌دهد. این عمل را واکنش‌سازی می‌گویند.

یکی از ویژگی‌های مهم مکانیسم واکنش‌سازی، پافشاری در رفتار و وسواسی بودن آن و فزونی تکرار آن است.

۴- باطل‌سازی: این مکانیسم واکنشی به علائم بالینی رفتار اضطرابی، خیلی شبیه است؛ بنابراین فردی که مرتکب عملی شده است که با اخلاقیات اجتماع مغایرت دارد و یا حتی در صدد انجام آن باشد، دائماً به بروز نوعی رفتار جبرانی دست خواهد زد تا دامن خود را از آلودگی‌ها بزدايد. مثلاً ساختن مسجد توسط مرد رباخوار تا بدین وسیله عمل ناشایست خود را پاک نماید.

۵- فرافکنی: مشروعیت یک آرزو یا تفکر اغلب به شرایط دنیای خارج بستگی دارد. مکانیسم دفاعی فرافکنی متضمن نسبت دادن کشش‌ها و کوشش‌های مزاحم و نامطلوب درون خودمان به کسی یا چیزی غیر از خودمان است. مثلاً دانش‌آموزی که در امتحان تقلب کرده و علت نمره کم خود و فراوانی نمرات زیاد دیگران را به انجام تقلب از جانب دیگران نسبت دهد.

۶- جابجاسازی: در حالی که فرافکنی نسبت یک کشش به فرد دیگر است، واکنش جابجاسازی تغییر جهت دادن یک کشش است از یک شیء ترسناک و نامطلوب محیطی به شیء مطلوب‌تری که دلهره کمتری دارد.

۷- بازگشت: فرد در بازگشت به مراحل اولیه رشد که مخصوص سنین پایین‌تر است، بر می‌گردد؛ مانند گاز گرفتن انگشت و یا کودکانه حرف زدن. هرگونه گریز از تفکر واقع‌بینانه و مؤثر موجب بازگشت می‌شود.

۸- دلیل‌تراشی: انسان پس از یک فکر وحشتناک یا انجام یک عمل نامطلوب، برای فرار از اضطراب یا گناه ناشی از آن‌ها با تراشیدن دلایل و عذرهای کاملاً موجه عمل خود را درست و منطقی جلوه می‌دهد. دلیل‌تراشی مکانیسمی است که اغلب برای بقای صیانت ذات به‌کار می‌رود. دلیل‌تراشی وسیله مناسبی برای سرکوب کردن انگیزه‌های غیر قابل قبول و ناتوانایی‌های فرد است و عادی‌ترین وسیله دفاعی به‌شمار می‌آید.

۹- انکار: روش دیگر برای مواجهه با تجارب و افکار دردناک انکار موجودیت آن‌هاست. معمولی‌ترین شکل انکار که اکثر ما در اغلب موارد به آن توسل می‌جوئیم خیال‌بافی و بازی است. انکار کردن متوقف کردن پاره‌ای از تأثرات حسی دنیای خارج و دنیای درون است.

۱۰- جبران: واکنش‌های جبرانی بر احساس حقارت و بی‌کفایتی مبتنی هستند و کوششی برای سرپوش گذاشتن بر نکات ضعف و عدم کفایت به‌شمار می‌آیند و این واکنش‌ها از نقایص حقیقی یا خیالی و یا شکست‌های شخصی ناشی می‌شوند.

۱۱- همانندسازی: همانندسازی یکی از فرایندهای رشد شخصیت است. در عین حال همانندسازی یکی از مکانیسم‌های دفاعی خود نیز محسوب می‌شود. در همانندسازی فرد برای رشد شخصیت، خصوصیات مطلوب شخص دیگری را با استفاده از مکانیسم درون‌افکنی جزء شخصیت خویش می‌کند. در مواقعی که بخش «خود» شخصیت در معرض خطر اضطراب و ناکامی قرار می‌گیرد فرد به یک سلسله همانند سازی‌ها دست می‌زند تا خطر را از خود دور کند (همان، ۱۳۷۴: ۲۵-۲۰).

۷- در ذیل به شماره ابیاتی از رجزها اشاره می‌گردد که در آن‌ها ویژگی‌های تحقیرگریزی دیده می‌شود. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ابیاتی که در ذیل شماره آن‌ها آمده است: سهراب و هجیر (ج ۲/ ۱۸۳-۱۸۴)؛ رستم و سهراب (ج ۲/ ۶۸۴-۶۸۱)؛ فرامرز و ورازاد (ج ۳/ ۲۶۶۹)؛ گیو پیران (ج ۳/ ۳۳۴۳)؛ بیژن و پلاشان (ج ۴/ ۹۶۴-۹۶۲) توس و هومان (ج ۴/ ۱۹۵-۱۹۴)؛ رستم و چنگش (ج ۴/ ۴۹)؛ رستم و سنگل (ج ۴/ ۵۳۶، ۵۳۲)؛ هومان و رهام (ج ۵/ ۴۸۱)؛ هومان و فریبرز (ج ۵/ ۵۰۴)؛ بیژن و هومان (ج ۵/ ۷۲۷-۷۲۶)؛ خسرو و بهرام چوبینه (ج ۹/ ۱۷۸۴-۱۷۸۳).

۸- ر.ک. جلد چهارم «نامه باستان» دکتر کزازی، توضیح بیت ۹۶۴.

منابع و مأخذ

- ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان‌العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
 اخوان علی‌زاده، الهه، (۱۳۷۴)، «مکانیزم‌های دفاعی»، مجله تربیت، سال پانزدهم، شماره ۱۰۳، صص ۲۵-۲۰.
 انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ دوم، تهران: سخن.
 پارسا، محمد، (۱۳۷۸)، بنیادهای روان‌شناسی، چاپ اول، تهران: سخن.
 تاپسن، لیس، (۱۳۸۷)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی، چاپ اول، تهران: نگاه امروز (حکایت قلم نوین).
 خورسندی طاسکوه، علی، (۱۳۸۸)، «تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره اول، شماره ۴، صص ۸۳-۵۷.
 دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه (دوره ۱۴ جلدی)، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
 ساعتچی، محمود، (۱۳۷۷)، نظریه‌پردازان و نظریه‌ها در روان‌شناسی، چاپ اول، تهران: سخن.

- سرّامی، قدمعلی، (۱۳۷۸)، از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۱)، نقد ادبی، ویراست سوم، تهران: میترا.
- شولتز، دوان و شولتز، سیدنی آلن، (۱۳۹۱)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ بیست و یکم، تهران: ویرایش.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۴)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- علوی، سیدعلی و محجوب جهرمی، زهرا، (۱۳۸۵)، توفیق طلبی در تمدن ایران اسلامی، چاپ اول، تهران: سمت.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۵)، شاهنامه، تحت نظر ی.آ. برتلس، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، دوره چهارجلدی، چاپ سوم، تهران: نشرقطره.
- فروید، آنا، (۱۳۸۲)، من و سازوکارهای دفاعی، ترجمه محمدعلی‌خواه، چاپ اول، تهران: مرکز.
- قاسمی، علیرضا، (۱۳۹۱)، «زمینه‌های نوستالژی در اشعار طالب آملی»، مجموعه مقالات همایش ملی پیوندهای فرهنگی و ادبی ایران و هند، چاپ اول، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا، همدان، صص ۳۴۸-۳۳۶.
- کریمی، یوسف، (۱۳۸۰)، روان‌شناسی شخصیت، چاپ هشتم، تهران: پیام نور.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، نامه باستان (۹ جلدی)، ج چهارم، چاپ اول، تهران: سمت.
- معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۸)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، چاپ سوم، تهران: آگه.
- میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت، (۱۳۸۵)، واژه‌نامه هنر شاعری، چاپ سوم، تهران: کتاب مهناز.